

فیلیپ فرنو شاعر قرن هیجده امریکا

بقلم آقای دکتر منصور اختیار
استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی

تذکره نویسان « فیلیپ فرنو » را شاعر انقلاب و ناشر منظوم افکار « جفرسن » و جنبش های سیاسی فرانسه. منعکس کننده مظاهر انسانی و بدایع طبیعت، و بالاخره پدر شعر امریکا در دوره جمهوریت خوانده اند. علاوه بر شهری که او در سرزمین امریکا از شاعری کسب کرد، در روزهای پر آشوب انقلاب قلم او به یاری آوازه اش شتافت و او را بیش از پیش مشهور ساخت. چون فیلیپ در عصر انقلاب و در روزهای پریاهوئی زندگی میکرد از اینرو دامن او از زبانه های این آتش سیاسی برکنار نماند. میتوان گفت که بیشتر عمر او صرف هدایت این جنبش ملی شد و در نتیجه کمتر فرصت یافت تا به تلطیف افکار شاعرانه و به تنظیم تجربیات بدیع خود و توصیف طبیعت پردازد. او در خانواده ای فرانسوی الاصل پا بعرصه وجود گذاشت و از مزایای تربیتی و فرهنگی شهر بزرگی چون نیویورک نیز برخوردار گردید.

وقتی او دوره دبیرستان را پشت سر گذاشت و در سالهای نخستین دانشگاه به تحصیل اشتغال ورزید، چندین قطعه شعر که خاصه از نظر سجع و قافیه و بدایع شاعری برجسته بود عرضه کرد؛ از همان روزها نام او بر سر زبانها افتاد و مراکز ادب امریکا آینه ای روشن و شهری بسزا برای او تفتال زد.

رشحات ذوقی فیلیپ تنها در قالب شعر ریخته نشد بلکه افکار او در داستان ناتمامی که پدر زائر را به مکه میکشانند^۱ انعکاس یافت. افکار فیلیپ بیشتر بدنبال نویسندگان کلاسیک انگلستان در گردش بود و در چند اثر از سبک «میلتون» الهام گرفت و به تمجید موزون و هم آهنگ دستگاه طبیعت پرداخت. فیلیپ از نونهالان انقلاب است و افکار سیاسی نظیر «مادیسون» در او مؤثر افتاده، بطوریکه فیلیپ در منظومه های متعدد خود ظهور شکوه امریکارا نوید داده و آنرا بادی محکم و دیده ای امیدوار ستوده است. منظومه «ظهور و عظمت امریکا»^۲ چنان بر دل مردم انگلیسی زبان نشست که بتدریج در جزء اشعار انقلاب ثبت شد و غالب مردم جهان نوا را در حافظه ضبط کردند و باشوق بخاطر سپردند؛ بتدریج شعر و شاعری باروح فیلیپ اتحاد یافت و از ذوق لطیف او اشعار پرشور انقلابی تراوش کرد. چون فکر جوان و صمیمیت گفتار و روح انقلابی با ذوق شاعری او توأم شده بود، از اینرو بزودی مردم امریکا فیلیپ را شناختند و با ذوق او مانوس شدند. هرچه کشش مردم به «فیلیپ» زیادتر شد، شدت افکار انقلابی او بالاتر گرفت؛ تا بجائی که برای او انقلاب امریکا بعنوان سرچشمه الهام و امید درآمد. در این راه اگر حتی بزرگان انقلاب نظیر «همیلتن» و «واشنگتن» و «آدمز» از شدت و تندتندی افکار انقلابی خود میکاستند و راه مسالمت در پیش میگرفتند فیلیپ، در عین ارادت به سران انقلاب، آنها را شتمت میکرد و بر کرده آنها خرده میگرفت. افکار انقلابی فیلیپ چنان بالا گرفت که مدتی انگلیسها او را توقیف کردند و زندان انداختند ولی از بیم افکار عمومی و از وحشت نیش قلم و گفتار نغز و از ترس محبوبیت اجتماعی که داشت وی را آزاد کردند. او پس از رهائی از زندان، افکار آزادیخواهانه خود را در قالب اشعار تندتری ریخت و آنرا به مردم تشنه انقلاب تقدیم کرد. بتدریج فیلیپ و شعرش محبوبیت و شهرت بیشتر در میان مردم انقلابی یافت. تجارب تلخ فیلیپ در منظومه بعد از زندانی شدن مجدد او بنام «سفینه زندان بریتانیا»

۱ - *Father Bombo's Pilgrimage to Mecca in Arabia*

۲ - «The Rising Glory of America»

بقلب شعر درآمد که در آن بابیانی سحر آمیز مردم را علیه استعمارگران تحریض کرد و نهال آزادی و استقلال را در دل آنها بارور ساخت. اشعار «فیلیپ» بسرعت در امریکا نشر یافت و بدست مردم رسید و در دفا و سرها مضبوط شد و تعداد قطعات آن چنان زیاد شد که شیفتگان انقلاب مرتباً بدنبال اشعار او بودند و مثل طالبان مستمری از او طلب ابیات نغز و تازه می‌کردند؛ همین ارتباط نزدیک او با مردم، پایه نشر مجله «هفتگی ملی» را گذاشت. فیلیپ از جهانی با «جنرسن» رئیس جمهور وقت اختلاف سلیقه یافت و با ایجاد حکومت مرکزی و اینکه عنان اداره امریکا بدست معدودی افتد سر مخالفت برداشت. بر اثر این اختلاف سابقه و نشر اینگونه افکار در مجله خود بود که دامنه مخالفت او با «جنرسن» و «همیلتن» بالا گرفت؛ تا جائی که فیلیپ نتوانست بیش از آن به نشر مجله خویش ادامه دهد. سیاست بازان با وسایل متعددی که در اختیار داشتند علیه فیلیپ و افکار او قلماً و قدمماً قد علم کردند بطوریکه افکار پاک و سالم «فیلیپ» در نظر بعضی بصورت مخدوش و غیر وطنی جلوه کرد؛ ولی فیلیپ از مبارزه باز نایستاد و با نشر نظرات خود در مجلات دیگر مردم را با حقایق افکار و خاوص وطن دوستی خویش آشناتر ساخت.

نتایج افکار ادبی «فیلیپ» را میتوان باختصار در سه دسته خلاصه کرد:

(۱) اشعار وطن پرستانه و هزل و آوازاها و سرودهای انقلابی،

(۲) غزلیات و قطعات لطیف و اشعار جدی و پرمغز،

(۳) آثار منثور.

برای آشنائی با سبک او دو قطعه از اشعار منظوم «فیلیپ» را در اینجا ترجمه و نقل

میکنیم که یکی: «در وصف نظام طبیعت» و دیگری بنام «برد اندیشه» معروف میباشد:

«در وصف نظام طبیعت»

طبیعت بر محور استواری در گردش است،

هرگز از مسیر موزون خویش پا فراتر نمی‌نهد.

نظم و گردش طبیعت و ثبات آن بر منطق مبتنی است
و بر آنکه قصد تغییر مسیر هم آهنگ آنرا داشته باشد ،
طعنه استهزاء آمیز میزند .



چطور ممکن است طبیعت استوار دست از نظام خود بشوید و به ناموزونی و بدحسابی
گرایش یابد ؟

تا از این در همی خواسته فلان انسان یا حشره‌ای برای لحظه‌ای برآورده شود ؟
این تصور نابجا خلاف نظام پی‌گیر طبیعت است .



اگر طبیعت خواسته‌های بی بنیاد افراد را با نظم پی‌گیر خود بهم آمیزد ،
بدستگاه موزون و هم آهنگ خود نابسامانی روا داشته ،
و به چرخ عظیم خود که عهده‌دار گردش پیوسته است لطمه ناسزا زده است .



همین کمال است که تکوین نظام بزرگ طبیعت را
مباشرت کرده و در پیوستگی آن
مقامی برای تضادها بجا نگذاشته است .

از همین روست که طبیعت والا
مجال توجیه ناچیزها و کوچکیها را ندارد .



خردمندی که بادیده باز و چشم به بین
سرگرم کشف مهندسیهای طبیعت است ،
در آن دوام و پیوستگی و قوانین ثابت مییابد :
که آنها جلگی در چهارچوب نظم طبیعت حکومت میکنند .



در نظام گیتی کمبود و نقص و کاستی نتوان یافت ،

آنچه در اعلا و ادنی و اطراف خود از فرآورده‌های
طبیعت نظاره میکنیم همه در حکم
سربازان فرمانبری هستند که چشم و
دل بفرمان ناظم خویش دوخته دارند .

قطعهٔ « بُرد اندیشه » که به تشخیص منتقدان ادبی بهترین شعر « فرنو » میباشد زمانی ساخته شد که او از یکطرف سرگرم تحصیل در دانشگاه « پرینستون » بود و به ادبیات کلاسیک یونان توجه خاص داشت و تحت تأثیر شعر « ژوزف وارتن » شاعر قرن هیجدهم بنام « قصیده‌ای بر اندیشه » قرار گرفته بود ؛ و از طرف دیگر پای بند افکار جوانی و احساسات پیوسته به سن شباب بود . ساختمان صوتی « بُرد اندیشه » و کثرت ویل‌های بلند آن مثل ویل ؛ O کشیده در آن . خود اثری از شعر و نفوذ « میلتون » میباشد . لطیف‌ترین و غمناک‌ترین جزئی این شعر وصف مرگ دلداده و محبوب جوانان و زیبای او بنام « بلیندا » میباشد که مرغ « اندیشه » سفر خود را بر مزار او پایان میدهد .

« بُرد اندیشه »^۱

ای اندیشه ای پدیده آرامش ناپدید ،
ای بیدار نابسامان ،
که پیوسته بر بال تیز سرگردانی در پروازی
و همگان در آغاز و مبدی تو حیران .
ای اندیشه ای فرمانروای فکر ای برق جهنده
از اریکهٔ رخشان « یهوه » ،
که هویت است بر همگان نشناخته و پنهان است .
ای جرقهٔ رخشنده ؛ ای آذر آسمانی که از

غرش فرشتگان چون «یهوه» برجسته‌ای
بدان که پدیده‌ی تو یگانه نمود و مظهری است که از آن
میتوان سرچشمه‌ی همبستگی بشر را با ابدیت
دنبال و پیوند کرد.



حکمت این پاکی مجرد
و رمز سکون خورشید و سرگردش سیارات
که به گردمان می‌چرخند چیست
و منشاء این درخشندگی درجنا نهفته است؟
مگر جز این است که این همه درلانه‌ی نیروی اندیشه‌ی الهی آشیان کرده‌اند؟
این گنبد چرخان معلق، این صحاری و دریاها،
این حرارت و برودت، این اشجار و ریاحین،
این هستی و نیستی، این حیوان و انسان،
و بالاخره این زمان که بارخشندگی مهر تابان بی‌می‌گیزد.
برجنا پایه و بنیاد دارد؟

مگر همه اینها جز اندیشه‌ی نیست که بر ترازوی عقل سوار شده
و جلگی نشانی از قدرت الهی دارد؟



اندیشه شبهای پیاپی بر پرده‌ی خیال
گامهای سبک و نامرئی مینهد و از گامهای
خویش رد پای دلفریب بر جنگلها و دریاها میگذارد.



اندیشه بر فراز سنگ‌های سر با آسمان کشیده آنجائی
که بادهای سرکش در جریانند و نیز در دل ژرفیهای
صخره‌ها و دریاها آنجا که امواج یکدیگر را میفشردند

وطوفانها به روی هم میغلتید و ابرها بهم میخورند راه مییابد .



نیکو بنگر ، که چسان این مرغ تیز پر بر قمر گام می‌نهد ،
و به آوای موزونی که کرات هماهنگی و تناسب آنرا مباشرت کرده
و به نوای فرشتگان آمیخته شده گوش فرا میدهد .
مرغ خیال از آسمانها ، زمین خاکی را بصورت
سیاره‌ای بی قدر و دوردست که در جوّ بی پایان سرگردان است مینگرد .



ای مرغ خیال اکنون براه افت و مرا برگنبدی مجرد بکشان
آنجا که سر منزل بلند پایه مذهب آشیان ساخته ،
آنجا که عروس مسیح خانه و مأوی گرفته ،
آنجا که آوای ژرف « اورگ » ندای پرطنین سر داده
و فکر مارا بهم مجذوب کرده است .
در این سر منزل پر صدا و آشوب ، اندیشه لانه میکند
و مأوی میگزیند .



آنگاه اندیشه چون صاعقه‌ای بر زندان خطا کاران فرو می‌آید ،
و بصدای دانه زنجیر تبهکاران در بند ، گوش فرا میدهد
و دردهای بی پایان آنان را با شکیبائی میشنود ،
در این راز و نیاز . او تنها جزئی و فقط گوشه‌ای از دهشت دوزخ را بر لب می‌آورد .



اینک مرغ اندیشه در پرواز است و به صخره‌های رفیع « آرکادین »
آنجا که رمه داران سرگرم حراست گله‌های خویش اند مینگرد ،
در این حال مرغ اندیشه بال می‌گسترد ،

واز عالم اعلی با پری گشاده جویبارهای باورین و بستر مرجانی را
که سرگردان است و به ژرفای صحاری می پیوندد نظاره می کند .



مرغ خیال برفراز این صخره های تاریک افسون زده پرواز می کند .
و در زیر نور ماه و در دل جنگلهای آبی رنگ می پرد
و به آنجائی که بستر گیاهان فرش سبز گسترده سر می نهد .



باز اندیشه ، سبک اوج میگیرد و خود را برفراز دریاها میکشاند
و بسوی ماوراء « هبریدز » دور دست ،
آنجائی که بادبانهای رفیع توان مقابله با سرعت
پرواز او را ندارند میشتابد .



« اندیشه » تیزتر از پرواز شاهین
و روان تر از اشعه جهنده صاعقه است .
بنگر که آن یکباره برفراز صخره های رفیع « نروژ »
چگونه به فکری ژرف فرورفته است .



ای اندیشه ، ای فرشته بی قرار علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مرا بر بال تیز پر خود به جائی که زمستان
سنگ دل و پرغوغا بر سرزمین « آرکا »
انجم عبوسانه افکنده است ببر .
بجائی که قله شمال به ژرفای صخره های خود سر می کشد
به جائی که بادها باهم یکصدا غرش می کنند ،

۱ - Hebrides جزیره ای دور افتاده نزدیک اسکاتلند است .

۲ - Orca جزیره ای در شمال اسکاتلند - در نسخه دیگر همین شعر این جزیره بنام Hecla آمده
که آنهم جزیره ای نزدیک « ایسلند » است .

به جایی که « اوسیان^۱ » دیگر از آواز مانده و برجای
خود خشک شده‌اند راهبر شو .



ای مرغ فکر لحظه‌ای به سرزمین « اوسیان » خفته
فرود آی ، بال بگشای : واز آنجا مرا یکسر بجزا
جنوبی ببر : سرزمینی که در آنجا از زمستان سرد خبری نیست ،
جایی که همین زمستان خشمگین در کف آن رام شده و بر سایه
درختان پرتقال « برمودا » و سبزیهای زیبای
« دمارارا^۲ » لبخند ملایم و ملیح میزند .



ای اندیشه از آنجا مرا بر بال خود بنشان و برفراز دماغه
پرشوری که از آن نغمه مرگ بگوش میرسد ببر ،
بجایی که « انسون^۳ » سلحشور روزی بادبان برکشید و در مقابل
خشم دریا مردانه ایستاد ولی نهیب خروشان دریا او را درهم نوردید راهبر شو .
ای اندیشه دریاب که چگونه میتوانی مرا به سرزمینهای دور دستی
که حتی « احساس » بجرأت سفر به آن مرزو بوم را ندارد ببری ،
ای اندیشه راحت را برفراز برآ و بجز بگشای ،
و مرا یاری کن تا در این سفر ملازم و در رکاب تو باشم .



ای مرغ فکر مرا به ارتفاعات صخره‌ای سفید پرنیانی ،
برفراز کوه و تپه‌های ساحلی راهبر شو ،
و مرا به مرزو بوم زرخیز بریتانیا برسان : سرزمینی که

۱ - Ossian - اشاره به داستان تاریخی قرن سوم که « اوسیان » دلیریهای پدر خود را میستاید، میباشد .

۲ - Demarara - نام سرزمین و رودخانه‌ای در « گینه » است .

۳ - Anson - جرج انسون رهبر ساوانان بریتانیایی که به جنوب اقیانوس اطلس سفر کرد .

در آنجا جهان در زیر نگین آن فرمان میبرد .

جائی که بگذشته مینگرد ، و از خلال ایام به اقلیمی که
قیصر ، یعنی سزار ، بر آن حکومت کرده نظر می‌فکنند .



ای اندیشه باز پیش رو و در بیشه‌های سرزمین « تمپ^۱ » بال بگشای ،
از دل اقیانوسهای خروشان بگذر ،

به جزاثری که از دل دریاها سر کشیده نظر کن .

سپس برگو که : « ساپفوی لسبوسی^۲ » هنوز داغدار و سوگوار است ،

فریاد کن و بگو : ای « یونان » برخیز و سر شرمنده و متواضع خود را از زمین برگیر^۳

و جویا شو که بر سر رادمردانی که اینک جملگی در دل خاک غنوده‌اند

چه آمده‌است ؟



بپرس آن جهان گشایانی که سرزمینها ویران کردند :

آنهائی که گیتی را روزی به خاک و خون انتقام آمیز

خویش کشاندند^۴ اکنون در کف چه ماجرائی اسیراند ؟

ای « تروی » :

یا آن جلال زوال یافته‌ات را از سر گیر ،

یا اشک حسرت بر مزار « هکتور » بنشان ، طاعات فریبی

یا دست کم جزئی از دین خود به « هدر »

که خاطرات شیرین فراموش شده‌ات را حیات مجدد بخشید تأدیه کن .



ای اندیشه مرا دورتر بر و بر بلندیهای « آیدا^۵ » راهبر شو ،

-
- ۱ - Tempe دره‌ای در Thessaly که بارها زیبایی آن به شعر درآمده‌است .
۲ - Sappho شاعره قرن ششم قبل از میلاد و Lesbos نقطه‌ای خرم در سواحل آسیای صغیر میباشد .
۳ - اشاره به تسخیر یونان توسط ترکه‌هاست که یک قرن (۱۸۲۱ - ۱۸۱۵) طول کشید .
۴ - اشاره به داستان انتقام اسکندر در حمله به ایران و آتش سوزیهای او میباشد .
۵ - Ida ارتفاعاتی است که هم در « ایلید » از آن یاد کرده و خدایان ، جنگ تروی را از آن نقطه رفیع نظاره کردند .

گرچه هنوز بر این ارتفاعات برگ غار نیز نرسیده است ،
ولی تو چنان گل و درخت و سبزی بر آن پیروان که شاخها
آن بر مزار « ورژیل » شکوفه های افشان و الوان گشاید ،
واز خلال این خرمی و عظمت افتخارات « روم » از نخست تا
امروز در پرده چشم من نمایان گردد .



ای اندیشه مرا فراتر بر و بر سرزمینهای شرق ، آنجائی
که رخسندگی روز را بهتر توان دید بر سان ، تا در رکاب
تو به سرچشمه های « گنگگ » که مبداء نور بامدادی است
روان شویم ، و برفراز اقیانوس هند هم چنان گام برداریم ،
واز تو بخواهم تا چند لحظه بمن سعادت توقف
در « تی نیان^۱ » را بدهی .



ای مرغ خیال آرام اوج گیر ، و بتدریج از شرق دور شو ،
تا وقت نگذشته به سرزمین باختر رسم ،
اکنون ما دوسرگردان راه گم کرده حیران به ساحل « تای تیس^۲ » نزدیک میشویم .



ای اندیشه بفرمان من گوش فراده ، تا از این اقالیم دور
به کنار اقیانوس آرام و سرزمین زرین و سرسبز « کالیفرنیا » راه یابیم .
در اینجا از دل فریاد برمیدارم : ای اندیشه از حرکت بازمان
باین حیرانی و سرگردانی پایان ده ، وقت تنگ است ، هرچه زودتر
مرا به آرامگاه محبوبم « بلیندا » برسان ، در آنجا آزادم بگذار

۱ - Tinian جزیره ای در « ماریانا » که در جنگ دوم جهانی شهرت تازه یافت .

۲ - Taitis یا تاهیتی جزیره ایست که در قرن هیجده Cook برای مطالعه و تحقیق در « حرکت ونوس » بدانجا رفت .

تا چند لحظه منم چون تو سیال و در حرکت باشم ،
تا بتوانم از تابوت و کفن او بگذرم و به دلدادۀ خود به پیوندم .



ای اندیشه اکنون بر آرامگاه محبوبم « بلیندا » هستم ،
نیکو بنگر او چه زیبا و دلفریب در دل خاک غنوده .
مگر نه این است که او به رؤیای شیرین خود فرو رفته است ؟
رواست که او را از این خواب بپرانیم و به رؤیای شیرین او
پایان بخشیم ؟

بدان که غرش خشمگین رعد خروشان زمستانی هر قدر پر صدا و پرتین باشد ،
قادر نخواهد بود که خواب عمیق و شیرین او را بهم زند .
روشنی خیره کننده صاعقه هر قدر درخشان باشد ، نمیتواند به ظلمت مرگ او دست یابد ،
نمیدانم آن فروغ دیده گان او که روزی داعیه هم چشمی با چشمه
آفتاب را داشت چه شد ؟

چرا اکنون چادر ظلمت بسر کرده و دیگر از مشرق
سر بر نمی کشد و طالع نمی گردد ؟



ای اندیشه ، ای سرچشمه تفکر و الهام ،
بدان که تنها با نیش قلم و در کارگاه صورتگری توست
که میتوانی تصاویر را بر بالهای الوان خود سوار کنی ،
و از آن نقش های جاویدان سازی .



ای اندیشه من شوق نهفته درونی خویش را به قدرت تو مدیونم .
آن حیات آسمانی الی سین^۱ در کف توست ،
آهنگ های دلنشین اورفیوس^۲ از حلقوم تو خارج شده ،

۱ - Elysian Groves سرزمین سروراست که بهار بی پایان دارد .

۲ - Orpheus از شاعران خوش قریحه و خوش نوای اساطیر یونان که به مقابله و رقابت با Pluto پرداخت .

آن قدرت سحر آمیز که در کلام پلوتو نهفته است ،
 که با ساحری به عصیان دوزخیان فرمان آرامش می‌دهد همه از منشاء سحر توست .



ای اندیشه : بیا ،
 ای آنکه هنوز کست نشناخته بیا ،
 تا من و تو خالی از اغیار با هم همسفر شویم .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی